

محمد وحید دستگردی

عبدالحسین سپنتا

شادروان عبدالحسین سپنتا در سال ۱۲۸۶ شمسی مطابق با سنه ۱۳۲۵ قمری در طهران دیده بجهان گشود . پدرش مرحوم غلامرضا خان فرزند ابوطالب و ملقب به شیروانی بوده و چون مدتها در رشت سکونت داشته به غلامرضا خان رشتی نیز



پیشکاران و مدیران اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

معروف بوده است . مرحوم غلامرضا خان بزبان انگلیسی آشنائی داشته و در التزام مظفرالدین شاه باروپا سفر کرده و مترجم طیب مخصوص شاه بوده و در سال ۱۳۰۵ شمسی در طهران وفات یافته است .

مادر مرحوم سپنتا بانو شوکت شیرازی دختر مرحوم شیخ فخر الدین شیرازی و از خانواده مشایخ امام جمعه شیراز بوده است و شرح تاریخیچه این خانواده که بشیخ مفید میرسد در کتاب فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی مضبوط است ، این زن در زبان و ادب پارسی نیز دستی داشته و در تعلیم و تربیت فرزند سعی وافیه مبذول داشته و پیوسته ویرا بتحصیل علم ودانش تشویق وترغیب میکرده است ، مرحوم سپنتا دفتر خاطراتی داشت که اکثر مشاهیر علم و ادب جهان در آن یادگارهایی نوشته اند . مادر سپنتا در این دفتر بیت معروف سعدی :

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی ز نهار بد ممکن که نکرده است عاقلی

را بر سبیل نصیحت بفرزند نوشته و ویرا بمتابعت از این دستور اخلاقی اشارت کرده است . این زن روشنفکر و پاک سیرت بتاریخ ۲۲ اسفند سال ۱۳۲۱ دیده از جهان بر بست و در آرامگاه سپنتا در تخت پولاد اصفهان ب خاک سپرده شد .

مرحوم میرزا عباس خان شیدا مدیر مجله « دانشکده » و رئیس انجمن ادبی دانشکده در اصفهان که از شعرای معاصر است و بتاریخ ۲۳ اسفند سال ۱۳۲۸ شمسی در گذشته در رئای بانو شوکت شیرازی شعر ذیل را سروده است .

شد این خاک غم بانوئی را حجاب که بودش ز هر ناصواب اجتناب

ز مردان بخرد سبق برده بود بعزم متین و برای صواب

چو او مام گیتی نزاید دگر چو او چشم گردون نبیند بخواب

بدش نام شوکت که با عز و جاه بسر برد عمری و شد در نقاب

دری بود و پنهان بشد در صدف بدریای رحمت فروشد در آب

غرض چونکه این بانوی پاکزاد بدیدار فردوس شد کامیاب

بتاریخ ز اندیشه کردم سؤال «جنان یافت شوکت» در آمد جواب

سپنتا تحصیلات خود را در مدارس سن لوئی، دبستان زرتشتیان طهران، مموریال کالج اصفهان و کالج امریکائی طهران با تمام رسانده‌است. در دبستان زرتشتیان با زبان و ادبیات باستانی ایران آشنا شده و این آشنائی بعشقی مفرط مبدل گشته و ویرا به هندوستان کشانیده است. وی چندین سال در آن دیار اقامت کرده و بمطالعه ادبیات باستانی ایران پرداخته و زبانهای پهلوی و اوستائی را نیکو فرا گرفته است. کتابها و مقالاتی که از این السنه بزبان فارسی ترجمه کرده شاهدهی صادق بر اثبات این مدعاست.

سپنتا هنگام اقامت در هندوستان بخدمت دینشاه ایرانی که از مردان بزرگ و رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی در بمبئی بود رسید و مورد التفات او قرار گرفت و باشارت و تشویق وی بترجمه و تحریر کتب مختلف پرداخت. از ترجمه های مهم وی یکی کتاب «اخلاق ایران باستان» است که دینشاه نسخه‌ای از آنرا بنزد مرحوم علامه قزوینی که در پاریس اقامت داشت فرستاد و مرحوم قزوینی در نامه خود بدینشاه چنین نوشت: «این کتاب بسیار خوب ترجمه شده است قدر آقای سپنتا را بدانید در آینده بسیار ترقی خواهد کرد و یکی از نویسندگان و مترجمین خوب خواهد شد».

سپنتا در نهم آذر ماه ۱۳۰۷ در بمبئی روزنامه «دورنمای ایران» را بفارسی منتشر کرد. هدف این روزنامه استخفاف ریاکاران و دستوران پیدانش زردشتی بود و بهمین سبب در آغاز انتشار عدای را بمخالفت برانگیخت و پشتیبانی سپنتا از حفظ حقوق زنان ایران برای او مصائب بی‌شمار حاصل کرد.

مدتی بعد سپنتا روزنامه «جنگل» را در بمبئی با چاپ سنگی منتشر کرد که دو یا سه شماره بیشتر انتشار نیافت و علت توقیف آن مقالهای تند و مستدل بود که سپنتا بطرفداری ایران راجع ببحرین و انگلیسها نوشته بود.

آقای سروش لهراسبی که از دوستان قدیم مرحوم سپنتا است در مجله هُوخت چاپ طهران مورخ خرداد ۱۳۴۱ راجع به سپنتا مقاله ای نوشته که قسمتی از آن بسبب اهمیتی که دارد در اینجا نقل می شود .



« آقای عبدالحسین سپنتا را اکثر زرتشتیان می شناسند . انتشارات و اشعار و روزنامه هفتگی سپنتا را مطالعه نموده اند - نامبرده هر سال در اول فروردین شعری بمناسبت جشن نوروز باستانی سروده و برای دوستان ارمنان میفرستد . اشعارش مملو از احساسات و پند و حکمت است . او همیشه بیاد بیچارگان و دردمندان است - مردی است با وفا و حق شناس . دوستان و یاران و نیکوکاران را فراموش نمی کند . پابند رسم و روش و آئین اجدادی است .

برای فرا گرفتن دانش بدبستان زرتشتیان طهران وارد و با فرزندان زرتشتی محشور و مأنوس گردید . ایشانرا از همان اوایل دوران تحصیلی می شناسم و باخلاق و ایمان و پاکی طینت و صفای عقیدتش حرمت میگذارم . صمیمیت و حقیقت، مناعت طبع و علو همت او مورد تکریم و تمجید کلیه کسانی است که با او مؤانست و مجالست داشته اند .

شادروان دینشاه شیفته صراحت لهجه ، سلاست بیان و ملاحظت اشعار او بود . از خودگذشتگی و ایران دوستی او را می ستود . می گفت ممکن نبود لایق تر و دلسوزتر و صمیمی تر از سپنتا کسی را یافت که شبانه روز در دفتر من در آب و هوای نامساعد دور از بستگان و یاران و همزبان خود بسر برد و در تألیف نامه های مزدیستا و آثار قدما بمن کمک کند و آنها را به فارسی شیرین و سلیس بنویسد .

در منزل دینشاه آقای سپنتا قرب و منزلت فراوان داشت ، قدر او را میدانستند .

میدیدند این دانشمند علاقه ای بمال و منال دنیوی ندارد . دم از فراق و تنهایی و جدائی نمیزند . از دستمزد و پاداش و کار فوق العاده کلمه ای بر زبان نمی آورد . پشت دینشاه را زیر بار منت خرد نمی کند . بلکه درعالم حقیقت و صفا در راه عشق بمیهن و آئین نیاکان درطریق خدمت بادییات و آثار گذشتگان همکاری وهمفکری با دینشاه را پذیرفته شبانه روز عرق میریزد و قلم میزند .

در بهار سال ۱۳۱۲ هم مدرسه عزیزم آقای سینتارا در هند در منزل شادروان دینشاه ملاقات کردم . او غریبه نبود بلکه عضوی از اعضای آن خانواده بود . عضوی مفید و مونس آن خانواده بود . بیانات شیرین و اشعار دلپذیر توأم با تبسم و ترنم دلنشین وی نه تنها مسبب شور و شغف بلکه بهترین مشوق برادران وخواهران پارسی بتحصیل زبان ملیح فارسی بود . پسران دینشاه ، کیخسرو و فرخ زبان پارسی را از او یاد گرفته بودند .

سرودهای مذهبی و ملی را با آهنگ و سبک سینتا می سرودند . خداوند همه گونه استعداد و صفات نیک را در نهاد سینتا بودیعه نهاده است .

محیط مدرسه و مسافرت بهنداین استعداد و قروزرگان برجسته را آبیاری و تربیت کرد . درراستی و پاکی و عشق و علاقه باآثار نیاکان ازکتاب و نوشته گرفته تا کاسه وکوزه شکسته درعلو طبع و مناعت اخلاقی و بی اعتنائی بمال دنیا در دوستی و رفاقت و همراهی بیاران و دوستی بدون انتظار کمترین اجر و عوض درهمدردی و دلسوزی مستمندان ودردمندان وکوشش در بهبود وضع آنان درطرفداری ازمحرومین و ستمدیدگان ورفع بیعدالتی از آنها در شور و عشق واقعی نسبت بمیهن وهممیهنان کمترکسی را چون سینتا میتوان یافت .

کتابهای سخنوران عصرپهلوی ، پرتوی از فلسفه ایران باستان ، اخلاق ایران

باستان، بیک مزدیسنان که مرحوم دینشاه بانگلیسی تهیه و آقای سپینتا بفارسی ترجمه کرده اثر ارزنده‌ای می‌باشد.

در بمبئی سپینتا روزنامه دورنمای ایران را در سال ۱۳۰۷ و پیام راستی را بسال ۱۳۰۸ و منتخبات اشعار دهقان سامانی و اشعار میرزا عبدالوهاب گلشن واشک سپینتا را در سال ۱۳۱۱ انتشار داد و در همین سال برای نوآموزان و دانش‌آموزان کتاب نو آموز مزدیسنا را در دو جلد نوشت.

آقای سپینتا حدود ۱۲ سال در هند توقف نمود و علاوه بر تألیف و ترجمه در سینما و فیلم شرکت کرد. در فیلم دختر لر و چشم‌های سیاه شایستگی و میهن‌دوستی را مدلل ساخت.

در آن ایام ایرانیانی که بهند مسافرت کردند با آنکه با پای برهنه و پیاده و تهی‌دست بآن کشور رفتند بعد از چندسال صاحب آلف و الوف و ضیاع و عقار و دکان و دستگاه شدند و بروزگار خوش و راحت رسیدند ولیک سپینتا برای کسب و کار یا تهیه مال و متاع یا اخذ حقوق و پاداش کلان بهند نرفت.

او مردی ادیب و فاضل و مورخ و مترجم لایقی بود. یگانه هدفش کومک به دینشاه و خدمت بادیات مزدیسنا و مزدیسنی‌کیشان بود. در فیلم‌ها بمنظور استفاده مادی شرکت نکرد بلکه قصدش شناسائی ایران و غرور ملی بود.

اجاق دودهٔ ساسان خموش گشت و هنوز

من این شراره جانسوز بر زبان دارم

چو شعله سوختم از سرکشی مدار عجب

بسینه آتش آتشکده نهان دارم

شدم فسرده و دلسرد اگر به مجمر دل

نشان ز آتش پور سپینتمان دارم

آن مرد شریف پس از دوازده سال در سال ۱۳۱۶ بادت تهی بایران برگشت .
سپنتا که با اخلاق مهر و وفا و صدق و صفای پارسیان خوگرفته بود و رادی
و سخاوت آنان را دیده بود و عالم عرفان و معنویات آن سامان را درک کرده بود در
مراجعت باصفهان که خلاف آنرا می بیند متأثر شده میگوید :

رواست مهدصنایع بخوانم اراین شهر	سزاست گر که بیالذ باصفهان کشور
ولی دریغ که افتاده اصفهان امروز	بدست مردم خودخواه پست سوداگر
ز دوستی و مروت نشان نمانده بجای	بغیر نام ز داد و دهش نمانده اثر
نگشته اند بجز گرد جمع کردن مال	نخواستند و ندانند هیچ غیر از زر

میان آنهمه باشد دل «سپنتا» خوش

بچند یار صفاهانی هنر پرور

باری سپنتا از طعن و تفتین ریاکاران و غیبت و ناسزای بدخواهان نمی هراسیده
در اثر پاکی طینت و فهم و فضیلت بمقام و مرتبت و کار و منزلت شایسته می رسد و
دوستان و دانشمندان زیادی را بدور خود جمع می کند .

او نه تنها دل داده حکمت و ادبیات نیاکان است بلکه خانه خود را بکاسه و
بشقاب و جام و سکه و عطرباش و هزاران اشیاء عتیق و نفیس آراسته است و موزه ای
بس زیبا و گرانبها بوجود آورده است .

سپنتا با تشار روزنامه هفتگی سپنتا و بسیاری از رسالات و ترجمه ها می پردازد
و بطور خلاصه بازم کلید درآمد و حقوق خود را بمصرف طبع و نشر روزنامه و کتاب
میرساند .

آقای سپنتا مکرر به یزد و کرمان مسافرت کرده است ، در مجالس اعیاد ملی
چون نوروز و سده بسخرانی پرداخته و موجب افتخار و سربلندی جماعت بوده است .

در مسافرت‌های یزد از حضورش استفاده و مشکلات و ناکامیها بوی گوشزد و نامبرده با اولیای امور مذاکره و بسی محرومیت و اشکالات را رفع کرده است .

آقای سپنتا یاریکسان، غمخوار دردمندان، مددکار محرومین و ستمدیدگان است. در نهایت عزت و شرافت زیسته دوستان و هوخواهان بیشمار بدست آورده که همه شیفته نیکی و پاکی او هستند . همه سعادت و موفقیت و طول عمر این یار خردمند را با خانم ارجمندش گوهر تاج و فرزندان برومندش ساسان و بهمن و کوه از درگاه خداوند بزرگ خواستارند .



مرحوم سپنتا در سالهای ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ اولین فیلمهای ناطق فارسی را که خودکارگردان و نویسنده و هنرپیشه اول آنها بود با تحمل سختی‌های بیشمار تهیه کرد. فیلمهای دختر لر، چشم‌های سیاه، فردوسی، لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد که اولین فیلمهای ناطق فارسی بوده مقبول طبع ایرانیان افتاد و مرحوم سپنتا بعنوان هنرمندی بزرگ شهرت فراوان یافت . لکن عدم تشویق مسئولان امر در ایران و کارشکنی‌های کمپانیهای بزرگ بین‌المللی آنهمه شور و شوق را بناکامی مبدل کرد و سپنتا که بخاطر عشق بوطن و معرفی ذوق و هنر ایرانی به مردم جهان در این طریق مجدانه می‌کوشید ناگزیر بکشور هند مراجعت کرد .

سپنتا مرد عمل بود . از مشکلات و محرومیت‌ها نمی‌هراسید و در راه خدمت بایران و معرفی آثار و مآثر ایران بجهانیان از هیچگونه کوششی فروگذار نمی‌کرد . در قسمتی از شرح حال خود چنین می‌نویسد :

« بدینی و ناامیدی دلیل ضعف نفس است و جوانان ما نباید هرگز آثار یا اشعاری که آنها را بزندگی بدبین و مایوس و سست و زبون کند بخوانند و تحت تأثیر شوم آن قرار گیرند .

اگر محیط ما را از حق خود محروم سازد و کسانی افکار و عقاید ما را نپسندند و یا در اثر حسادت و عداوت ما را از خدماتی که شایسته انجام آن هستیم دور و محروم دارند ولی روح پیشرو ما باید برای گرفتن حق خود از هرگونه کار و کوششی باز نایستد و اگر زمان و مکان مقتضی و مناسب نبود ما میتوانیم در همان محیط کوچکی که در اختیار ماست لیاقت و صمیمیت خود را محفوظ بداریم و یقین داشته باشیم در اجتماع ما هر چه هم فاسد باشد فکر و رفتار صمیمانه ما بی نتیجه و بی اثر نخواهد بود .

دیوان اشعار مرحوم سپنتا در سال ۱۳۴۱ شمسی با اهتمام همسر وفادارش خانم گوهر تاج سپنتا بزبور طبع آراسته و به عشاق علم و ادب ارمغان گردید . با خواندن این دیوان انسان خود را با شخصی روبرو می بیند که زندگانی پر پیچ و خمی داشته و با سفرهای دور و دراز با طراف و اکناف عالم با عادات و آداب مردم مختلف جهان آشنا شده است .

مرحوم سپنتا در سرودن شعر شیوه اساتید ادب ایران را پیروی می کرد ولی مضامین و مفاهیم نو بدیع در اشعار وی فراوان است و مطالعه دیوان گرانبهای وی این نکته را مدلل میدارد .

چون مردی ادیب و شاعر بود از تظاهر و خودنمایی نفرت داشت و با آن مرتبه علم و دانش هرگز خود را شاعر و نویسنده نمیخواند و هر وقت با مدعیان فضل و ادب روبرو می شد با تبسمی پرمعنا از آنها دور می شد .

مرحوم سپنتا وجودی نیک بود . عاشق علم و ادب و صاحب ذوق و شور بود . در طریق کسب دانش پیوسته می کوشید . نسبت بدوستان خود صمیمی و با وفا بود و در کتمان اسرار آنان سعی بلیغ داشت . ارباب علم و ادب را معزز و گرامی میداشت . ذاتاً عاشق ایران و طرفدار مردم ستم دیده بود . روح ایران یعنی شعر و عرفان و

هنرهای زیبای ایرانی را خیلی دوست میداشت و در ترویج و حفظ این آثار از هیچگونه کوشش دریغ نمی‌کرد، همیشه بیاد دوستان خود بود و با انقلابات زمان آنان را فراموش نمی‌کرد. محضرش سرچشمه فیض و لذت و مکاناتش مشحون به نکات تاریخی و ادبی بود.

مردی خیر و نیکخواه و درویش مشرب بود. از تزویر و ریا متنفر و از تظاهر و خودنمایی گریزان بود. وجودش برای ایران مخصوصاً اصفهان مفید و تزدیگانگان موجب اعتبار و آبرومندی بود. اگر برای امرار معاش ناگزیر نبود که وارد کارهایی شود که با ذوق و طبع وی مخالف بود و اوقات خود را با پشتکاری که داشت منحصرأً صرف تألیف و تصنیف کرده بود مسلماً با مراتب فضل و دانشی که داشت منشاء خدمات و آثار پرارزش‌تری میشد.

مرحوم سپنا در دوران حیات پرافتخار و حمید دستگردی همواره مترصد بود که در طهران یا اصفهان موقعیتی بدست آورد و از محضر فیاض استاد بهر دای برگیرد و برای این منظور هیچ فرصتی را از دست نمیداد.

سپنتا از دیر باز مخصوصاً در سالهای اخیر با مجله ارمنغان همکاری صمیمانه داشت و آثار منظوم و منثور وی مرتباً در ارمنغان بچاپ میرسید. وی با آقای وحیدزاده (نسیم) دم از دوستی و رفاقت میزد و الحق رفیقی مشفق و یاری یکدل بود که در سفر و حضر غالباً مصاحب و مؤانس یکدیگر بودند.

عبدالحسین سپنتا در غروب روز پنجشنبه هفتم فروردین ماه سال ۱۳۴۸ شمسی بعلت سکنه قلبی چشم از دنیا فرو بست و در دل تیره خاك آرامش جاویدان گرفت. مرگ وی برای عالم علم و ادب ایران ضایعه‌ای جبران ناپذیر بود که بر سایر ضایعات ادبی سالهای اخیر ایران افزوده شد. با مرگ وی خلوت و حشمتناکی که مرگ ادبای

بزرگ معاصر در فرهنگ و ادب ما ایجاد کرده بود و حشمت‌اکبر و هول‌انگیزتر شد و مفاصل انگشت خط نویسی که امید میرفت سالهای متمادی دیگر برای زبان و ادب ما کار کند از هم گسست و برباد رفت .

پس از مرگ سینتا این بیت شعر عربی که مصداق حال اوست و مکرر در کتابها خوانندام بیاد آمد :

الموت نقاد و فی کفه جواهر یختار منه الجیاد

اکنون آن مرد بزرگ در تخته پولاد اصفهان در ساحل زاینده رود روی در نقاب خاک کشیده ، و دوستان دیرین را از فیض مصاحبت خویش محروم ساخته است .
این قطعه از اوست :

قدر یکدیگر بدانید

برندان قدح پیمان دهد پند	نسیم صبحگاهی ای خردمند
شدم از راز خلقت بیش آگاه	که هر نوروز بگذشتم از اینراه
بسی دیدم گل نورسته با هم	بهر سال اندر این بستان خرم
ولی عمر گل و شبنم دمی بود	بهر گل هر سحرگه شبنمی بود
دوام زندگی جز شبنمی نیست	شما را نیز فرصت جز دمی نیست
بشادی قدر یکدیگر بدانید	چو پای گلبنی جامی ستایند